

## نسخه‌ی نویافته‌ی اشعارِ خاقانی

منوچهر مظفریان

انتشارِ مقاله‌ی «اشعارِ نویافته‌ی کلیم و مغربی» و نگاهِ تحسین‌آمیزِ اربابِ فضل و ادب بر آنم داشت تا مرتبه‌ای دیگر به کتبِ خطیِ فقیهِ عالی‌قدرِ دیارمان، مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم مختاریان، سری بزنم و کاوشی بکنم تا بلکه درّی بیابم و هدیه‌ی اهلِ فضل و کمال کنم و خوش‌بختانه مایوس نماندم و دستِ خالی باز نگشتم.

مجموعه‌ی خطیِ دیگری یافتیم که تحفه‌العراقین خاقانی بود و بررسی و مقایسه‌ی آن با نسخه‌ی چاپی می‌توانست ره‌آوردِ گران‌بهایی داشته باشد و آنچه در صفحاتِ بعد می‌آید حاصلِ این کاوش و مقایسه است.

این نسخه فاقدِ نام‌کاتب و تاریخ‌کتابت است. در مجموع ۱۲۰ ورق به ابعادِ ۱۳×۱۹ دارد. در هر صفحه ۱۴ بیت نوشته شده، کاغذِ آن مرغوب با قطعِ ربعی، جلدِ چرمی معمولی و فاقدِ تذهیب است.

خطِ آن کاملاً متأخر می‌نماید و شکسته نستعلیقِ ساده و پخته و خوش‌اسلوب است. از لحاظِ جمالِ هنری در حدی است که می‌شود نسخه‌ی عکسیِ آن را به عنوانِ یک اثرِ هنری به اهلِ ذوق هدیه کرد.

به جای شماره‌گذاری در پایینِ هر صفحه اولین کلمه‌ی صفحه‌ی بعد را در صفحه‌ی قبل ذکر می‌کند.

آغاز:

المقالة الاولى و هی سَمی بعرايس الفكر و مجالس الذكر

ماییم نظارگان افلاک زین حقّه سبز و مهره خاک

انجام:

هر روز تو روز عید بادا و اقبال تو بر مزید بادا.

از تفاوت‌های این نسخه با نسخه‌های خطی مورد استفاده‌ی مصحح محترم تحفة العراقین، بر می‌آید که آن با هیچ یک از آنها قرابتی ندارد و نسخه‌ی کاملاً بی‌بدیلی است.

تحفة العراقین به اهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب در سال ۱۳۳۳ و به نفقه‌ی شرکت سهامی کتاب‌های جیبی باهم‌کاری مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر منتشر و در سال ۱۳۵۷ تجدید چاپ شده است.

موارد اختلاف ضبط ابیات در این دو نسخه‌ی چاپی و خطی به دو دسته تقسیم می‌شود: گروه اول آنها که در ضبط ابیات دیده می‌شود و گروه دوم ابیاتی است که در نسخه‌ی خطی آمده و نسخه‌ی چاپی فاقد آنهاست.

ص ۱۶\* هم عارض لشکری میا را هم شاهد مجلسی گیا را\*\*  
(مجموعه‌ی نویافته: شهان، کیان)

ص ۱۷ گل زان بود از فنا نهالش کز لعل و زر است پر و بالش  
(مجموعه‌ی نویافته: زوالش)

گل را به شکنجه در کشد زر چون زر به دم دو سکه اندر  
(مجموعه‌ی نویافته: زر و درم به)

ص ۱۸ ز رست بت دو روی طرار یک بار بر این دوروی پشت آر  
(نسخه بدل: بتی، دو روی و، یک راه؛ مجموعه‌ی نویافته: بتی دو روی و، یک راه بدین دو رویه)

او راست طریق بت شکستن از آزر آز پی گسستن  
(مجموعه‌ی نویافته: از آزر و ز آزی گسستن؛ ضبط قریب درست به نظر می‌رسد)

ص ۲۵ زیفم نه خلاص شک ندارم کز بی‌محل محک ندارم  
(نسخه بدل: بی‌محکی؛ مجموعه‌ی نویافته: حیفم، بی‌محکی؛ ضبط زیفم درست است)

ص ۲۶ ای دایره گرد نقطه پرور ای بوته و ای ترازوی زر  
(نسخه بدل: گرد و؛ مجموعه‌ی نویافته: گرد و قطب پرور)

ص ۳۳ بگذشتم از این تباه کیشان وز طارم و شبستان ایشان  
(ضبط بالا در مصرع دوم وزن ندارد. نسخه بدل: در طارم دشتبان ایشان؛ مجموعه‌ی نویافته: وز طارمشان و از شبستان)

- ص ۳۹ که چون خیرآوری نموده  
(نسخه‌ی نویافته: نمودم، بودم)
- ص ۴۹ این مهرشناس نشرة هوش  
(نسخه‌ی نویافته: ای مهره شناس)
- ص ۷۳ برقمه قبء فلک رفت  
(نسخه‌ی نویافته: راند).
- ص ۸۲ صفوت ز خواص خاکیان است  
(نسخه‌ی نویافته: خاک دان).
- آبستن بکرذات خاک است  
(نسخه‌ی نویافته: آبستن و بکر).
- این چرخ زدن که آسمان راست  
(نسخه‌ی نویافته: خاکیان).
- ص ۸۳ تو کسری عدلی ای ملک بی  
(نسخه‌ی نویافته: چو پیر زانانت)
- مغ نیستی آتش از چه جویی  
(نسخه‌ی نویافته: ناری)
- ص ۹۱ و آن پاک سلاله جلالت  
(نسخه‌ی نویافته: صدر: «صلب» درست به نظر می‌رسد)
- ص ۹۴ چون تیغ زبان کشیده پیوست  
(نسخه‌ی نویافته: درست).
- ص ۱۵۰ تا کوس تو صور پنبجگاه است  
(نسخه‌ی نویافته: صبحگاه؛ «پنج‌گاه» = پنج نوبت درست به نظر می‌رسد)
- ص ۱۵۱ تاریخ شرف که آسمان راست  
(مجموعه‌ی نویافته: کاف و نون).
- ز آن عرضه کند به عرصه فکر  
(مجموعه‌ی نویافته: عرصه‌ی ذکر).
- ده پای چو عنکبوت بوده  
وقف ابدیست بر تو مفروش  
تا قلء قبله ملک رفت  
فصلنا خاص خاکیان است  
گهواره کائنات خاک است  
خاص از پی طوف خاکدان راست  
چون پیر زنان ز چرخ تا کی  
بادی سوی دودگه چه پویی  
آن صلب شجاعت و رسالت  
از خامه زبان مار در دست  
بر چرخ صدای لا اله است  
از روز ولادت تو برخاست  
ترکان سخن ز خرگه فکر

ص ۲۰۳ مار فلکی است خامه او گنج ملکی است نامه او  
(مجموعه‌ی نویافته: مار فلک، نامه‌ی او، خامه‌ی او).

اشعارِ زیر در نسخه‌ی خطی نیامده است:

- |                                   |                             |
|-----------------------------------|-----------------------------|
| نشاخته پنبه را مگر پشم            | دجال نگاه و زنگی چشم        |
| ابلیس گرفته چون پیمیر             | ز اسعدم گریخته چو کافر      |
| افکنده به دست سخره گریان          | من لاشه راه ناگزیران        |
| (پیش از بیت ۸، ص ۳۳) <sup>۱</sup> |                             |
| هر یک چو سه غرفه دماغ است         | هر مکتب او چو هشت باغ است   |
| کاین هر سه از آن سه غرفه برخاست   | هم حفظ و خیال و فکر آنجاست  |
| (پس از بیت ۳، ص ۶۹).              |                             |
| مقدس چو جهان نالش خوان            | معمور چو عرش ثانی اش دان    |
| (پس از بیت ۱۲، ص ۸۴).             |                             |
| چون پنبه خشک ز آتش تیز            | از صحبت یار شه بهره‌یز      |
| (پس از بیت ۱۲، ص ۱۰۵).            |                             |
| هر سکه [که] آن به نام او نیست     | رد کرده‌ی دارِ ضرب دینی است |
| (پس از بیت ۵، ص ۱۰۷).             |                             |
| بر گردون صد هزار دینار            | بیداست به مهر او شب تار     |
| (پس از بیت ۱۰، ص ۱۰۷).            |                             |
| هر دو ز یکی مشیمه زاده            | الحق دو برادرند ساده        |
| (پس از بیت ۸، ص ۱۱۲).             |                             |
| نافی زمین از تو یافته مشک         | خاکِ عرب از تو شد زرِ خشک   |
| (پس از بیت ۴، ص ۱۳۴).             |                             |
| پرورده شش هزار سال است            | هر گوهر کاتشین مثال است     |
| (پس از بیت ۴، ص ۱۶۵).             |                             |
| هند است به نقشِ نامه‌اش در        | چین است به نقشِ خامه‌اش در  |
| سقلایی هندی نامه او               | من هندوی چینِ خامه او       |
| (پس از بیت ۱۰، ص ۲۰۳).            |                             |
| ز آینه‌ی دل به آب دیده            | برده همه زنگ‌ها که دیده     |
| آینه‌ی دل به آب زاید              | این معجز بین که می‌نماید    |
| (پس از بیت ۱۱، ص ۲۰۳).            |                             |

افطار به ذکرِ حالتِ اوست  
دانم که چو این سخن نیوشد  
کس نیست چو من زمانه افروز  
دزدانِ سخن بریده دست‌اند

(پس از بیت ۲، ص ۲۰۴).

وصفش مددِ ضمیرِ من گشت  
یک ثلث به هیریسِ مثلث

(پس از بیت ۱۲، ص ۲۲۴).

عدلش مددِ حیاتِ او باد  
از عدلِ دراز‌عمرتر نیست

(پس از بیت ۸، ص ۲۵۰).



عیدم ز جمال و قالتِ اوست  
گرچه به سخن گهر فروشد  
داند که در این صناعت امروز  
در نوبتِ من هر آن‌که هستند

عقل از پیِ وصفِ او سخن گشت  
از علمش داده دهرِ مُخَدَّت

از صورتِ عدلِ ذاتِ او باد  
کز هر چه به کارگاهِ دینی است



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی